

سال ۱۳۸۴ (۱۸)

سال ۱۳۸۳ (۲۱)

سال ۱۳۸۲ (۲۸)

سال ۱۳۸۱ (۲۲)

چکیده

متن

ب. رویکرد رادیکالیستی

صاحبان این رویکرد - چه آنان که در باب فلسفه تاریخ قایل به تکامل خطی تاریخ هستند و چه آنان که در این باب قایل به تکامل ادواری تاریخ میباشند - این پدیده را که از آن به «جهانشدن» تعبیر میشود، جهانسازی میدانند تا جهانشدن. (2) صاحبان این دیدگاه معتقدند:

آنچه اینک در حال وقوع است، یک فرایند گریزناپذیر محتوم نیست و اغلب کسانی که جهانی شدن را سرنوشتحتمی جامعه میدانند، بیش از آنکه گزارشگر واقعیتباشند، به طور ناخودآگاه به وجودآورنده آن هستند. یکی از شیوههای رایج در نظام سرمایه‌داری برای به زانو درآوردن ملت‌های جهان سوم و تسلیم کردن آنها، استفاده از تبلیغات خلاف واقع برای تحقق بخشیدن به چیزی است که مطلوب آنهاست. به این صورت که با القای دایمی یک مطلب و مفروض و مسلم گرفتن آن در تبلیغات خود، کمکم روح مقاومت را در طرف مقابل از بین می‌برند و در او ایجاد تردید و سپس تسلیم میکنند. هنگامی که مطلبی به صد زبان و بیان عرضه شد، اگر هم درست نباشد و پشتوانه استدلالی قوی نداشته باشد، مقاومت را در طرف مقابل می‌شکند و او را تسلیم می‌سازد. این شکلی از مغالطه تکرار مدعا به جای دلیل است که بسیار هم کارساز است. در بحث جهانی شدن اگر نظریه‌پردازان و نویسندگانی نباشند که به طور مرتب این مسئله را القاء کنند و فرایند جهانی شدن را در حال پیشرفتسرّیع و با پیروزی حتمی نشان دهند، ملتها و دولتها به زودی تسلیم آن نخواهند شد و تمامیت‌حاکمیت ملی خود را فروگذار نخواهند کرد. اگر مسئله جهانی شدن به باور ملتی نرسد، به طور طبیعی به آن تن در نمیدهند. بنابراین برای تسلیم‌سازی به ایجاد باور نیاز است و برای باورسازی نیز تبلیغ و تکرار لازم است. (3) اینان معتقدند از آنجا که جهانی شدن در نهایت منجر به حاکمیت تمدن غرب بر سایر تمدنها میشود، به کلی باید طرد و با تحقق آن مبارزه شود، زیرا اگر هم در سایه جهانی شدن خیری باشد، هم‌هاش برای شرکتهای بزرگ تجاری، سرمایه‌گذاران، دولتهای نیرومند، صاحبان اطلاعات خواهد بود.

این رویکرد، جهانی شدن را مرحله تازه‌ای از روابط امپریالیسم به حساب می‌آورد. به همین علت روزه گارودی که خود در این گروه قرار میگیرد، از جهانی شدن با عنوان جهانسازی یاد میکند و آن را نظامی میداند که قدرتمندان را با ادعای روابط آزاد و آزادی بازار قادر می‌سازد تا اصفافی از دیکتاتورهای ضدانسانی را بر مستضعفان تحمیل نمایند. (4) گروههای فکری مختلف و طیفهای بسیار گسترده‌ای از این رویکرد، هواداری میکنند که بعضا شامل جریانانی میشود که در سایر مسایل به شدت با یکدیگر در تعارض هستند؛ ولی در خصوص پدیده جهانی شدن، دیدگاه واحدی دارند. این

دیدگاه در یک چشمانداز کلان، جهانی شدن را پروژه از پیش‌تعیین‌شده ایالات متحده آمریکا و آن را مترادف آمریکایی شدن می‌داند. از منظر این دیدگاه، امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری و جهانی شدن آخرین مرحله امپریالیسم است. بر اساس این رویکرد، جهانی شدن، پوششی لیبرالیستی برای مفاهیمی چون امپریالیسم، استعمار، استعمار نو و... است. برخی از طرفداران این رویکرد، مارکسیست‌های کلاسیک، رادیکالیست‌های مذهبی، طرفداران نظریه وابستگی فرانک و طرفداران نظریه جهانی والرشتاین می‌باشند. (5) عادل عبدالحمید علی نیز معتقد است:

جهانی شدن از پیامدهای سر برآوردن دولتهای نیرومند ملی و عالترین مرحله روابط سلطه‌گری - سلطه‌پذیری امپریالیستی است. جهانی شدن اوج پیروی سرمایه‌داری جهانی در عالم است و از بطن دولت ملی که همچنان به تولید خود در درون و بیرون مرزهایش یکسان ادامه می‌دهد، زاده شده است. (6)

البته برخی مثل کاستلز ضمن اعتراف به اینکه جامعه شبکه‌ای (جامعه جهانی عصر جهانی شدن) در ساختار و کارکردهای غالب خود حول شبکه‌ها و جریان‌هایی شکل گرفته که نمود ظاهر آن کاپیتالیستی است، معتقدند که این نوع سرمایه‌داری جدید به کلی با آنچه در عصر تمدن صنعتی ظهور یافته بود، تفاوت دارد. سرمایه‌داری جدید متکی به نوعی دینامیسم درونی است که مرزی و حدی را برنماید؛ از انعطاف زیاد برخوردار است؛ فزونطلب، گسترش‌پذیر و بسط‌یابنده و در عین حال متکی به منطق شبکه است. (7)

در هر حال، از منظر این دیدگاه رادیکال، جهانی شدن از پیامدهای سربرآوردن دولتهای نیرومند ملی و عالترین مرحله روابط سلطه‌گری و سلطه‌پذیری امپریالیستی است. جهانی شدن اوج پیروزی سرمایه‌داری جهانی در عالم است و از بطن دولت ملی که همچنان به تولید خود در درون و بیرون مرزهایش یکسان ادامه می‌دهد، زاده شده است. (8)

ج. رویکرد طرفداران تئوری نظام جهانی

تئوری نظام جهانی، ریشه در تفکر مارکسیستی دارد و بر این باور است که سیاست جهان را وقتی می‌توان درست فهمید که آن را در متن ساختار سرمایه‌داری جهانی بررسییم. از نظر طرفداران این نظریه، جنبه‌هایی از جهانی شدن که روی آن تبلیغ می‌شود، چیز تازه‌ای نیست، بلکه فقط جلوه‌هایی جدید از تمایلاتی است که قرن‌ها در نظام جهانی وجود داشته است. در مقایسه با مکاتب رئالیسم و کثرت‌گرایی، نظریه نظام جهانی، یک دیدگاه نسبتاً ناآشنا از روابط بین‌الملل ارائه می‌کند. به همین دلیل است که حوادث آشنا در سیاست جهان مانند جنگ‌ها، پیمان‌ها، عملیات کم‌های بین‌المللی و مانند آنها، همه در ساختاری رخ می‌دهد که این حوادث را شکل داده، تعیین و تبیین می‌کند. این ساختار چیزی است که به نظام جهانی شهرت دارد و بر اساس منطق سرمایه‌داری جهانی به وجود آمده است. از اینرو هر نوع تلاش برای فهم سیاست جهانی باید مبتنی بر فهم جامع‌تر از فرایندهایی باشد که در درون نظام جهانی عمل می‌کند. این نظریه هرگز در صدد انکار تحولات برآمده از جهانی شدن، نمی‌باشد و حتی اهمیت آنها را هم انکار نمی‌کند؛ اما نو و تازه بودن این تحولات را قبول ندارد. به گفته چیسدان این تحولات ادامه روندهایی است که مدتهای مدید با توسعه سرمایه داری همراه بوده است.

از دیدگاه نظریه‌پردازان تئوری نظام جهانی، جهانی شدن مقولهای ساختگی است و اصلاً پدیده جدیدی نیست، بلکه آخرین مرحله در توسعه سرمایه‌داری بین‌المللی است. به نظر آنان، جهانی شدن نه مبین یک تغییر جهت کیفی در سیاست جهانی است و نه تئورها و مفاهیم موجود را با اعتبار مسازد. فراتر از همه، جهانی شدن فرایندی است که از غرب هدایت می‌شود. از منظر نظام جهانی، جهانی شدن به جای اینکه نظام مختلف سیاره زمین را به یکدیگر شبیه کند، تقسیم‌بندی فعلی بین مرکز، شبه پیرامون و پیرامون را بیش از پیش عمیق می‌کند. (9)

برخی از صاحب‌نظرانی که در ذیل این گروه قرار نمی‌گیرند نیز در محتوای نقد خود تا حد زیادی به این دیدگاه نزدیک می‌شوند. به عنوان مثال، دکتر نقزاده در مورد ساختگی بودن جهانی شدن می‌نویسد:

جهانی‌شدنی که امروزه با استناد به کاربرد تعبیر دهکده جهانی برای کره زمین مطرح می‌شود، با اشکالاتی چند مواجه است: اولاً دهکده و کوچک بودن جهان نه به دلیل همسویی و هم‌آوازی جوامع، که به جهت امکان مبادله سریع اطلاعات رخ داده است. ثانیاً شبکه‌های اطلاعاتی عمدتاً در اختیار عده‌ای خاص با تفکراتی هماهنگ می‌باشند. ثالثاً جهانی شدن که تفکر مدرنیسم مروج آن بوده و جهان را به سمت اتخاذ و پیروی از فرهنگ واحد تشویق می‌نمود، رنگ باخته است و امروز سخن از شعار «جهانی‌اندیشیدن و محلی عمل کردن» در میان است. به بیان دیگر عده‌ای را گمان بر این

است که فرآیند جهانی شدن در حال تغییر است. جهانگرایی معاصر (پسامدرن)، نمونه‌های قدیمی وحدت جهانی را بر اساس گسترش یک ناحیه مرکزی (شمال) رد می‌کند. این جهانگرایی در عوض احترام برابر به مجموعه عظیمتری از فرهنگها و تمدنها را مورد تاکید قرار داده و تنوع فرهنگی و برابری قضایی را به عنوان خصوصیات پایه نظام پیشنهادی جهان محترم می‌شمارد. (10)

وی در عبارتی دیگر منویسد: «این درست است که جریان سریع اطلاعات فواصل و زمانها را از بین برده است، لیکن باید توجه داشت که این امر نباید به مثابه یکسان شدن همه مردم تلقی شود، که البته این یکسانی نیز رخ نخواهد داد. چرا که انسان اولاً موجودی مختار، ثانیاً بر فطرتی خلق شده است، ثالثاً از قوانین خاص ژنتیکی تبعیت می‌کند، رابعاً در اقلیم متفاوت زندگی می‌کند، خامساً تاریخ متفاوتی دارد، سادساً صاحبان سیستمهای اطلاع‌رسانی که هر کدام به نوعی اخبار و اطلاعات را سانسور نموده و آنها را به طور گزینشی در اختیار جوامع قرار می‌دهند و به همین دلیل نیز نمیتوانند نقش خود را در یکسان نمودن جوامع ایفا نمایند. بسیاری تفاوت‌های دیگر نیز وجود دارند که جملگی این موضوعات نافی تاثیر اطلاعات و ایجاد دگرگونیهای عمیق (نسبت به گذشته) و رشد روند جهانی شدن می‌باشند.» (11)

3-3. رویکرد خنثی به جهانی شدن

یک دیدگاه کاملاً استثنایی درباره جهانی شدن نیز وجود دارد که معتقد است ارزیابی درباره خود جهانی شدن - اعم از موافق و مخالف بودن با آن - امری غیرممکن، بلکه غیرمنطقی و بیهوده است. ارزیابی در مواردی معقول و منطقی است که امکان خواستن یا نخواستن آن وجود داشته باشد. به تعبیر دیگر، جهانی شدن یک روش است و به لحاظ ماهوی خالی از ارزش یا ضدا ارزش می‌باشد. (12)

به نظر می‌رسد این دیدگاه در برابر پدیده جهانی شدن، یک دیدگاه کاملاً منفعل و تسلیم می‌باشد و برای اراده‌های انسانی هیچ نقشی قایل نیست. اگرچه جهانی شدن، امروزه به شیوه‌هایی محقق می‌شود که بیشترین مانع را بر سر راه آدمی می‌گذارد، لیکن آنچه مهم است این است که در هر حال، موج اراده انسانی فراتر از همه این موانع حرکت می‌کند؛ والا اگر جهانی شدن پدیده ضروری می‌بود و بالضرورة فرهنگ مناسب با خودش را هم تحمیل می‌کرد، انسان هرگز در چنین شرایطی مکلف نبود. به عبارت دیگر، «درست است که بسیاری از آدمیان در فرایند جهانی شدن نقش ندارند، اما این بدان معنی نیست که جهانی شدن یک امر غیرانسانی و بیرون از اختیار همه آدمیان باشد. حتی اگر جهانی شدن را به معنای گسترش ارتباطات در پهنه جهان بدانیم، بدیهی است که ایجاد ارتباط و تولید تکنولوژی ارتباطات، فعالیت است که به طور عمده توسط انسان و با اراده و آگاهی او صورت می‌گیرد.» (13) به همین علت، نفی امکان هرگونه ارزیابی در خصوص یک پدیده مثل جهانی شدن، به لحاظ منطقی غیرممکن می‌باشد. چگونه ممکن است انسان خود را از ارزیابی پدیده‌ای که به هر حال، ولو اجباراً و اضطراراً با آن روبرو است، محروم سازد؟ و به تعبیر دکتر داور «اگر جهانی شدن مرحله‌ای از تاریخ است، صرف یک طرح و استراتژی سیاسی و اقتصادی نیست، هر چند که جلوه سیاسی و اقتصادی آن بارزتر باشد. منتهی چون بعضی طرحها و استراتژیها بر مبنای آن تدوین می‌شود، میتوان با آن طرحها موافقت یا مخالفت کرد. به تعبیر دیگر، جهانی شدن را با دو تلقی میتوان درک کرد: شاعرانه و سیاستمدارانه.

در تلقی شاعرانه، جهانی شدن حادثهای است که در زمان ما روی داده است. با این حادثه و بسط آن هیچ کس، دیگر راه گریز به هیچ جا ندارد. به نظر میلان کوندر با برقراری وحدت تاریخ کره زمین این رؤیای بشریت که خداوند واقعیت یافتن آن را اجازه داد، با فرآش «تحویل» سرگیجه‌آوری همراه بوده است. این درست است که موریانه‌های «تحویل» زندگی آدمی را همواره می‌جویند، چنانکه بزرگترین عشق سرانجام به مجموعه‌ای از خاطرات بفروغ تحویل می‌شود، اما حقیقت جامعه معاصر به گونه‌ای وحشتناک این طالع نحس را استوار می‌کند. زندگی انسان به نقش اجتماعی او تحویل می‌شود. تاریخ یک قوم به چند حادثه بازگردانده می‌شود که به نوبه خود، به تفسیر مغرضانه تحویل می‌شوند. زندگی اجتماعی به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی فقط به رویارویی دو قدرت بزرگ جهانی تحویل می‌شود. انسان در گرداب حقیقی تحویل گرفتار آمده است. گردابی که در آن جهان زندگی که هوسرل از آن سخن می‌گفت، ناگزیر به تاریکی می‌گراید و حتی به دست فراموشی سپرده می‌شود. کوندر رسانه‌های همگانی را عوامل وحدتبخش تاریخ کره زمین می‌داند. به نظر او این وسایل فراشد تحویل را وسعت می‌دهد و مسیر آن را معین می‌کنند. (14)

کسانی که از وجهه سیاسی به قضیه جهانی شدن منگردند، بیشترشان چنانکه کوندرا توجه کرده است، با سیر زمانه همراهی میکنند و حتی اگر با بعضی آثار و نتایج آن مخالف باشند، معتقدند که میتوان با آن آثار مقابله کرد. سیاست‌ها کمتر از عهده سیاست‌برمآید و اگر امری ورای سیاست‌باشد، سیاست نمیتواند از عهده‌اش برآید. به عبارت دیگر، میتوان موضع موافق یا مخالف جهانی شدن اتخاذ کرد، اما اگر جهانی شدن چیزی بیش از یک امر سیاسی باشد، این مخالفتها آثار محدود و وقتخواه داشت؛ مگر این که سیاست مستظهر به پشتوانه تفکر قوی باشد». (15)

4. شیوه‌های جهانسازی

1-4. تئورسازی

یکی از معمولترین شیوه‌ها برای نیل به هدفی خاص، بسترسازی تئوریک برای تحقق آن است. به عبارت دیگر، در شیوه «تئورسازی» غایت مورد نظر قبل از اینکه تحقق عینی بیابد، در ساحت نظر به طور تام و تمام تحقق میابد و بدین صورت، زمینه روانی برای تحقق عینی آن در افکار عمومی ایجاد میشود. در خصوص بحث جهانسازی نیز این شیوه از سوی برنامه‌ریزان و طراحان این پروژه اعمال شده است. برخی از تئوریهایی که در طول چند دهه گذشته برای نیل به این مقصود ارایه شده است، عبارتند از:

الف. تئوری نظم نوین جهانی (16)

نظم نوین جهانی، اصطلاحی بود که پس از اشغال کویت و جنگ آمریکا و عراق در اوایل دهه نود قرن گذشته، از سوی جرج بوش - رئیس‌جمهور وقت آمریکا - به کار برده شد. «وی در سخنرانی خود خطاب به کنگره آمریکا گفت: جنگ خلیج فارس نخستین آزمون برای پدیدار شدن یک نظم نوین بود؛ جهانی که در آن یک نظام جدید حاکم است». (17) البته «نظم نوین جهانی بوش، چهره تحقیافته طرحی است که برای نخستین بار در اوایل دهه 1970 توسط باشگاه رم، کمیسسیون سه‌جانبه و شورای روابط خارجی نیویورک علنا مطرح شد». (18)

عده‌ای مثل برژنیسکی معتقدند که بوش به هنگام به کارگیری این اصطلاح، چندان تعریف مشخص و کاملی از آن در ذهن خود نداشت. وی منویسد:

نظم نوین جهانی تا کنون شعار بوده، مطمئن نیستم رئیس‌جمهور هم معنای آن را بداند که چیست؟ من نمیدانم معنای واقعی آن چیست، در حال حاضر در جهان تنها یک ابرقدرت وجود دارد که آن هم آمریکاست. (19)

لارنس ایگلبرگر - معاون وزیر خارجه وقت آمریکا - نیز در این باره مگوید: «من میتوانم برای شما توصیف کنم که نظم جدید جهانی شبیه چه باید باشد». (20) اما در مقابل، دیدگاه دیگری - که به نظر مرسد صحیح باشد - مطرح است که معتقد است: طرح اشغال کویتبه وسیله بوش، ریخته شد. او مخواستبا به وجود آمدن چنین تنشی در منطقه خلیج فارس، نظریه نظم نوین جهانی را ارایه کند و جهت مداخلات بشردوستانه خود، مجوزی کسب نماید و به این ترتیب آمریکا حامی کویت و عربستان و دیگر کشورهای خلیج و سرکوبکننده تروریسم تلقی مشد. (21)

آقای خاتمی رئیس‌جمهور نیز تئوری نظم نوین جهانی را با تحلیلی دیگر از همین منظر تحلیل میکند. وی معتقد است: غرب در مرحله فعلی، تدبیری را به کار گرفته است که با تجربه او در اوایل این قرن (قرن 20) شباهتهایی دارد؛ تجربهای که سبب نجاتش از بحران قبلی شد. آن تمدن با تبدیل استعمار کهنه به استعمار نو توانست از سقوط نجات پیدا کند. نظم نوین جهانی با استعمار نو همان نسبتی را دارد که استعمار قدیم با استعمار جدید داشت. قدرتهای استکباری به خصوص آمریکا مکوشند از این موقعیت استفاده کنند و فریبکارانه، حاکمیت تباهکننده خود را با صورتی ظاهرالصلاح استمرار بخشند. (22)

جوزف نای - رئیس مرکز بینالمللی دانشگاه هاروارد - نیز نظم نوین جهانی را سیاستی جدید برای جلوگیری از سقوط آمریکا میداند. وی منویسد: «نظم نوین جهانی... برای جلوگیری از فروافتادن آمریکا در سراسیمی سقوط است. گاه کلمات پرمطراق راه را بر افکار ساده و روشن سد میکند». (23)

این نظریه از جهاتی دیگر نیز قابل تایید میباشد:

یک. مدتی قبل از جنگ خلیج فارس نیز این امپاتی و القای روانی به طور مشابه در خصوص مداخله آمریکا در حمایت از استقلال اسلوانی و کرواسی و تحت فشار قرار دادن صربستان برای متوقف کردن جنگ علیه بوسنی و هرزگوین پیاده شد

24) . کشورهای اسلوونی و کرواسی پس از فروپاشی یوگسلاوی، ادعای استقلال کردند و این امر به سرعت از جانب آمریکا مورد حمایت قرار گرفت . هدف آمریکا از این امر - ضمن کمک به تسریع در فروپاشی شوروی، پس از فروپاشی یوگسلاوی - اعلام این نکته بود که در دنیای خاص آن روز که قطب شرق در معرض فروپاشی و در حال احتضار میباشد، تنها کشوری که میتواند داعیه‌دار نظم جهانی باشد و صلح جهانی را برای دنیا به ارمغان بیاورد، آمریکا است .

دو . همزمان با پیدایش زمینه‌های فروپاشی قریبالوقوع شوروی، اروپای شرقی که به لحاظ سیاسی وابسته به بلوک شرق بودند نیز دچار بحرانهای متوالی و گاه مستمری شدند که بعضاً به فروپاشی برخی از آنها - مثل یوگسلاوی - شد . آمریکا تا مدت قابل ملاحظه‌ای برای حل این بحرانها هیچ اقدامی نکرد، بلکه تا حد امکان در آتش بحران مدمید . «آمریکا با عدم دخالت در حل این بحران، مخواسته اروپا ثابت کند که بدون دخالت ابرقدرت آمریکا، اروپا به تنهایی قادر به حل مسایل اقتصادی و بحرانهای سیاسی داخلی خود نیست» . (25)

این قرائن نشان میدهد که تئوری نظم نوین جهانی یک تئوری حساب شده و کارشناسانه برای نیل به حاکمیتبخشیدن آمریکا در مقیاس جهانی بوده است . آنچه میتواند به این ادعا قوت و استحکام ببخشد، شرایط خاص آمریکا هنگام ارایه این تئوری است:

«نگرانی ناشی از پایان یافتن دوران جنگ سرد و متلاشی شدن بلوک شرق که متوانستخطر جدی کنارگذارن ابرقدرت دیگر را از رهبری دنیای غرب در پی داشته باشد، سیاستمداران و زمامداران آمریکا را ناگزیر ساخت تا با اتخاذ سیاست جدید و نوعی چارهایندی، خطر جدی مزبور را مرتفع و ضمن حفظ رهبری دنیای غرب، سلطه خود را بر کل جهان بسط و گسترش دهد» . (26)

همین شرایط خاص بود که جرج بوش را بر آن داشت تا دکترین خود، تحت عنوان «نظم نوین جهانی» را ارایه دهد . دکترین مزبور بر این پایه استوار بود که آمریکا - تنها ابرقدرت باقیمانده از دوران جنگ سرد - برای اعمال نفوذ مؤثر جهانی کماکان نیازمند حفظ میزان قابل توجهی از نیروی نظامی خویش میباشد . (27) چرا که «نظم نوین جهانی» به طور ارتکازی «ناظم نوین جهانی» را پیشفرض دارد و ناظم کسی میتواند باشد که اهرمهای لازم را - که مطمئناً قدرت نظامی یکی از مهمترین آنها است - برای ایجاد نظم در دنیای پیچیده امروزی داشته باشد؛ یعنی آمریکا . «طراحان نظم نوین جهانی، عصر بعد از جنگ سرد را دوران استقرار قانون و حمایت از اصول مشترک در بین کشورها قلمداد میکنند . مقابله مشترک با متجاوز، توسعه و شکوفایی اقتصاد، خلع و کنترل تسلیحات و استقرار نظم توسط سازمان ملل متحد در راستای برنامه‌های نظم نوین مورد نظر ایالات متحده میباشد» . (28)

در هر حال، به نظر میرسد که تئوری نظم نوین جهانی، در واقع تئوری جهانی کردن ارزشهای آمریکایی است و به معنی جنگ بامان شمال بر ضد جنوب .

شدت روند جهانگرایی - که میتواند به عنوان دلیلی از جانب جرج بوش بر ارایه چنین نظریه‌های اقامه شود - نه به معنای زندگی برادرانه تمامی ملل بر کره زمین، بلکه به معنای رشد شرکتهای فراملیتی، استعمار و استثمار هرچه بیشتر، اقدامات مالی و تجاری جهان اول و زیاد شدن فاصله شمال و جنوب است . «مراویتز، معتقد است اگر عقربه زمان برای شمال باز ایستد، جنوب به 1800 تا 2200 سال جهت رسیدن به سطح فعلی شمال نیاز خواهد داشت . در چنین شرایطی، نظم نوین جهانی نه تنها به یاری کشورهای جنوب نمیشتابد، بلکه بر وخامت اوضاع آنها مافزاید . نظم نوین جهانی از یک طرف، رقابتشمالها در استثمار هرچه بیشتر، و از طرف دیگر صفبندی شمال به عنوان یک کجکوعه در مقابل جنوب است . نظم نوین جهانی رویکرد جدید امپریالیسم و استعمار در شکلی وسیعتر و با حالت غیراجباری است . (29)

هدف بوش از طرح تئوری «نظم نوین جهانی» تثبیت علمی موقعیت جدید حاصل شده برای آمریکا (کدخدایی واحد دنیا) پس از فروپاشی شوروی بود . به عبارت دیگر، هدف از تئوری نظم نوین جهانی حاکمیتبخشیدن به ارزشهای آمریکایی در مقیاس جهانی بود؛ چه اینکه برخی دیگر مانند ویلیام کانت - محقق امور خاورمیانه - نیز به این نکته تصریح کرده‌اند که «نظام جدید جهانی اجازه خواهد داد مسایل جهانی با توجه به منافع ملی قدرتهای بزرگ طبقهبندی شود» . (30) و حتی خود طراحان این تئوری و از جمله بوش نیز اعلام کردند که «امید بشریتبه ایالات متحده است . . . در جهانی که سریعاً در حال تغییر است، رهبری آمریکا ضروری است (31) . اکنون در آستانه قرن جدیدی هستیم و این قرن

نام چه کشوری را در صدر خواهد داشت؟ من میگویم که یک قرن آمریکایی در پیش داریم (32) ». لارنس ایگلبر گر - معاون وزیر خارجه وقت آمریکا - نیز در کنگره آمریکا اعلام میکند: «نظام جدید جهانی رو به ظهور، بر اساس نوعی نوآوری در اجرای دیپلماسی خواهد بود؛ به این معنی که دیگران هزینههای لازم برای مداخله آمریکا برای حفظ نظم را میپردازند». (33) تد گالن کارپنتر - مدیر انستیتوی مطالعاتی سیاست خارجی کاتو در ایالات متحده - نیز معتقد است که آمریکاییها به دنبال نظامی هستند که مداخلهگری خود را در دنیای بعد از جنگ سرد قانونی جلوه دهند. (34)

برخی از صاحبزنان، تئوری «نظم نوین جهانی» را تنها از یک زاویه مورد بررسی قرار داده و تلاش کردهاند که آن را در قالب یکی از دیدگاههای «ارزشی»، «ساختاری» و «اقتصادی» ببینند؛ (35) ولی به نظر میرسد که این تئوری بیش از اینکه یک تئوری یکبعدنگر باشد، یک تئوری همهجانبه و شامل میباشد و به دنبال حاکمیتبخشیدن به اصول آمریکایی در همه حوزهها است. این ایده با توجه به نظریه جهان سیستمی و ارگانیک امروز - که معتقد است همه حوزههای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی دنیای امروز در هم تنیدهاند و این سه حوزه قابل تفکیک از هم نمیشوند و اساسا «توسعه» به مفهوم امروز با گسترش همزمان این حوزهها محقق شده است - تقویت میشود. بر این اساس، «جهانگرایی دارای یک نظام جهانی است. نظامی که زمینههای مختلفی چون سرمایه، بازرگانی، مبادلات، ارتباطات، سیاست، اندیشه و ایدئولوژی را شامل میشود». (36)

خلاصه اینکه، طراحان تئوری «نظم نوین جهانی» مسلما به دنبال بسترسازی برای تحقق پروژه «جهانسازی» در راستای اهداف و ارزشهای آمریکاییانند.

ب. تئوری دهکده واحد جهانی

این تئوری از جانب مارشال مکلوهان ژاپنالاصل کانادایی مطرح شد. مکلوهان معتقد بود که با رشد تکنولوژی ارتباطات نظیر ماهواره و اینترنت، دنیا آنقدر کوچک شده است که بسان یک دهکده همه اتفاقات آن به راحتی پخش و در اختیار همگان قرار میگیرد. و در کتاب جنگ و صلح در دهکده جهانی، تمدن را به سه دوره تقسیم میکند: تمدن شفاهی (کهکشان شفاهی)، تمدن مکتوب (کهکشان گوتنبرگ که با اختراع ماشین چاپ آغاز گردید)، تمدن الکترونیک (کهکشان مارکنی که با اختراع رادیو توسط مارکنی شروع میشود). مکلوهان اعتقاد دارد که جهان امروز به سوی دهکده قدیم (تمدن شفاهی) پیش میروند؛ زیرا زمینه ارتباط افراد به صورت چهره به چهره، بیشتر فراهم گردیده و فرهنگ شفاهی توسط رادیو تلویزیون، ماهواره و اینترنت گسترش یافته است. (37)

این تئوری ساده پیشفرضهای زیادی میتواند داشته باشد؛ به عنوان مثال: 1. هر دهکدهای نیاز به کدخدا دارد.

2. یک دهکده کوچک نمیتواند دو کدخدا داشته باشد؛ زیرا در این صورت ضریب هرج و مرج بالا میروند.

3. کدخدا باید کسی باشد که اهرمهای لازم را برای ایجاد نظم در دهکده دارا باشد.

4. مهمترین اهرم ایجاد نظم، قدرت نظامی است که در شرایط کنونی، آمریکا بیشترین سهم از آن را داراست.

5. به طور طبیعی آمریکا باید کدخدای این دنیای کوچک شده باشد، و اگر کسی به این انتخاب تن ندهد، کدخدا خود اهرمهای لازم را برای قبولاندن وی دارد.

«در دهکده جهانی همه الفاظ در تبعیت از این صورت متعین تاریخی - یعنی تمدن غرب - حاوی اعتبارات ارزشی خاصی شدهاند که خواهناخواه به استمرار وضع موجود و حفظ آن مدد میفرستند. فرهنگ جهانی رسانهای نیز همین نظم سیاسی را توجیه میکند. اقتصاد جهانی نیز از نظم واحدی تبعیت دارد که وجه دیگری از همان نظام بینالمللی سیاسی به حاکمیت آمریکاست. این نظام بینالمللی مجموعههای از «اعتبارات ارزشی» است که در ساحات مختلف حیات بشر به صورتهایی متناسب متحقق میشود. بنابراین، ناگزیر باید پذیرفت که لیبرالیسم صورتهای مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و حتی اخلاقی پیدا کند. فرهنگ، سیاست و اقتصاد کنونی جهان تعین تاریخی یک امر واحد است و هرگز نباید از این معنا غافل شد». (38)

ج. تئوری برخورد تمدنها

در تابستان 1993، هانتینگتون - رییس مؤسسه مطالعات استراتژیک (OLIN) در دانشگاه هاروارد - طی مقالهای پرهیاهو در (39) (40) دسته یک پیشگویی تاریخی زد و به تبیین مناسبات بینالمللی در جهان آینده پرداخت. زمینههای

شکلگیری این نظریه را باید در عوامل زیر یافت: نگرانی از آینده غرب، سقوط اتحاد جماهیر شوروی، ظهور قدرتمندانه اسلام با انقلاب اسلامی ایران، تقویت قدرت اقتصادی و نظامی شرق آسیا به خصوص چین. وی پیش از آن نیز در مقالات متعددی مثل: «تغییر ضروری استراتژی آمریکا» (41) و «ضرورت رهبری آمریکا بر جهان» (42) از اهمیت وجود یک قدرت برتر در صحنه جهانی به تفصیل صحبت کرده و هژمونی آمریکا را در این صحنه همراه با مهار توسعه آلمان، چین و ژاپن، ضروری دانسته بود. (43)

برخی از دیدگاههای هانتینگتون در مقاله مزبور که در واقع نقش تئورسازی را برای جهانی شدن و به تبع آن حاکمیت آمریکا بازی کنند، عبارتند از:

1. وی معتقد است که تقابل تمدنها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکامل درگیری عصر نو است. او برای اثبات این ادعا هفت دلیل ذکر میکند. (44) در واقع هانتینگتون برخورد تمدنها را در پایان تاریخ - که به زعم وی همانک میباشد - حتمی جلوه میدهد و تلاش میکند تا در این برخورد، آمریکا را فاتح مطلق معرفی کند؛ علایخ خصوص که دو عامل «توسعه اقتصادی» و «تحول تکنولوژیکی» را که در آمریکا قویتر است، از عوامل تعیینکننده در پیروزی این جنگ مشمارد. (45) او تلاش میکند تا در این تئوری ثابت کند که تمدن آمریکا، نوع آرمانی مطلوب تمدن بشری است و لذا در این نبرد فرهنگی، پیروزی نهایی با اوست. (46) بدین ترتیب پیشاپیش، افکار جهانی را باید در هالهای از ترس از غول آمریکا قرار دهد و دولتها را برای هماهنگی هرچه بیشتر با سیاستهای جهانی آمریکا آماده کرد.

2. هانتینگتون معتقد است که نظریه‌اش بر «روشنشناسی علمی» تدوین نیافته است، بلکه بر اساس «تجرب‌گرایی تاریخی» (47) طراحی گشته است. (48) وی شواهدی چون: جنگهای صلیبی، درگیرهای اعراب و اسرائیل، بوسنی و هرزگوین، درگیرهای سیاسی ایران با غرب و آمریکا و... نیز ذکر میکند. به نظر مرسد هانتینگتون با بیان این مطلب در خصوص روشنشناسی تئوری خود، ضمن القای روانی صحت ادعای خود، در صدد است تا برای تبیین چرایی دخالت‌های نظامی آینده آمریکا نیز توجیه علمی دست و پا کند؛ چه اینکه بعدها هانتینگتون واقعه 11 سپتامبر، حمله آمریکا به افغانستان، درگیرها در فلسطین اشغالی و... را در زمره مصادیقی برای تحقق عملی تئوری خود قلمداد کرد.

3. یکی از پیشنهادات هانتینگتون جهت ماندن و پیروز شدن تمدن غرب در پایان تاریخ این است که تمدن غرب باید تمدنهای منزوشده و خودباخته را در خود حل کند. (49) به عبارت دیگر، تئوری هانتینگتون به گونهای تنظیم شده است که حل شدن سایر تمدنها را در تمدن غربی، مفروض و پیششرط مگیرد.

د. تئوری پایان تاریخ

فوکویاما - یکی از تحلیلگران ارشد مؤسسه مطالعاتی راند - با نوشتن مقالهای با عنوان «پایان تاریخ» (50) که در همان موضوع، بعدها (در سال 1992) کتابی با عنوان «پایان تاریخ و آخرین انسان» (51) (52) نوشت، دیدگاه جنجالی خود را درباره آینده مدرنیته مطرح کرد که برخی توضیحات، درباره دیدگاه وی بدین قرار است:

1. با پایان گرفتن جنگ سرد، عصر رقابت و حاکمیت ایدئولوژها به سر آمده است و جامعه بشری در آینده رو به «دموکراسی لیبرال» مبرود و دموکراسی لیبرال، آخرین شکل حکومت و «پایان تاریخ» خواهد بود و انسان امروز هیچ راهی جز پذیرفتن این ایدئولوژی ندارد. این قدرت نظامی و اقتصادی نبود که غرب را پیروز کرد، بلکه توان ایدئولوژی «دموکراسی لیبرال» و تکامل آن بود که موجب برتری تاریخی آن شد:

امروزه اتفاق نظر قابل توجهی درباره مشروعیت دموکراسی لیبرال پدید آمده و ممکن است دموکراسی لیبرال، نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشریت و آخرین شکل حکومتبشری باشد. (53)

فوکویاما، «دموکراسی لیبرال» را ایدئولوژی تکاملیافتهای میداند که جبر تاریخی آن را الگوی مطلوب همه بشر ساخته است. (54) وی توضیح میدهد که البته این سخن به آن معنا نیست که سیر طبیعی زادوولد و مرگومیر متوقف خواهد شد یا دیگر وقایع مهمی اتفاق نخواهد افتاد، بلکه منظور این است که احتمالاً دیگر تحول مهمی در نهادهای اساسی و اصول جاری پدیدار نخواهد شد. در واقع، فوکویاما با طرح این دیدگاه که دموکراسی لیبرال، ایدئولوژی پایان تاریخ است، وجود و یا پویا بودن سایر ایدئولوژها را نادیده گرفته، در یک تحلیل دترمینیستی و جبری، همه آنها را در ایدئولوژی آمریکایی حل میکند.

وی حتی برای چرایی محو شدن سایر الگوهای تمدنی در تمدن آمریکا، تعلیل میکند که «الگوی اجتماعی نظامهای اجتماعی در آسیا به دلیل اتکای آن بر مسایل قومی و ویژگیهای منطقه‌ای، از پویایی و توان لازم برای ارایه شدن به صورت یک الگوی عام برخوردار نیست، ولی تجربه تاریخی نشان داده است که انسان غربی (آمریکایی) امکان کار دسته‌جمعی را دارد و فردگرایی در درون این تمدن، امری گذرا و قابل حل است» . (55)

ه . تئوری جهانی بودن تمدن غرب

امانوئل والرشتاین از طرفداران افراطی غلبه تمدن غرب بر جهان، در کتاب خود تحت عنوان سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی، تلاش میکند تا این نکته را اثبات کند که اولاً جوامع از نوسازی و پیشرفت ناگزیر هستند و ثانیاً نوسازی و پیشرفت، تنها از طریق اقتباس از فرهنگ غرب محقق میشود . پس فرهنگ غرب همان فرهنگ جهانی است . وی منویسد:

آسیا و آفریقا به میزانی که غربی میشوند، مسیر نوسازی را طی میکنند و این بدان معناست که ساده‌ترین راهحل این استدلال است که فرهنگ غربی در واقع فرهنگی جهانی است . بنابراین اگر بخواهیم مدرن باشیم، باید از جهاتی از لحاظ فرهنگی غربی باشیم . اگر به مذاهب غربی نپیوندیم، باید زبانهای غربی را فراگیریم و اگر زبانهای غربی را نماندیم، حداقل باید فناوری غربی را که گویا مبتنی بر اصول جهانی علم است، بپذیریم . (56)

2-4 . تولید مفاهیم و ابزار مناسب با ایدئولوژی جهانی شدن

یک ایدئولوژی متمایز از سایر ایدئولوژیها ناچار است که تمایز خود را علاوه بر شیوهها، ساختارها و محتوای ارزشی خود، در ادبیات و مفاهیم متناسب با آن سه‌بروز دهد و نیز ناچار است که از ابزار و وسایلی برای نیل به غایت مطلوب خود، استفاده کند که به بیشترین وجه ممکن با آن سه‌سازگار باشد . هیچ ایدئولوژی‌ای نمیتواند ساختار وجودی خود را تماماً بر پایههای سایر ایدئولوژیهای رقیب قرار دهد؛ مگر اینکه پس از مدت کوتاهی در آنها حل شود و تغییر ماهیت دهد . از اینرو، ایدئولوژی کاپیتالیسم - که چهره متری آن، امروز به خود لباس جهانی شدن پوشانده است - نیز ناچار است تا دستگاه تولید مفاهیم خود را به گونهای تنظیم نماید که در نهایت دقت از حریم سرمایه و سرمایه‌داری دفاع کند . به عنوان مثال، این ایدئولوژی برای بقا و استمرار حیات خود، مجبور است که توسط تصمیم‌سازان خود در سطح «توسعه» به خلق ارزشهایی چون مصرف، لذت، رفاه، تنوع، لوکس، فردگرایی، کثرتگرایی، دموکراسی، لیبرالیسم و . . . همت گمارد و در مرحله بعد، توسط تصمیم‌گیران خود در سطح کلان، ساختارها و نرم‌افزارهایی تولید کند که بهترین محمل و مجلی برای ارزشهای سطح توسعه باشند و در مرحله سوم، توسط تصمیم‌شوندگان - که توده مردماند - به آن ارزشها عینیتبخشد . هرچه مفاهیم و ابزار تولید شده در یک نظام، از تناسب بیشتری با محتوا، متد و ساختار آن داشته باشد، آن نظام پویاتر خواهد بود و برای مدت بیشتری خواهد توانست به حیات فعال خود ادامه دهد . نظام سرمایه‌داری با عطف توجه به این مطلب از یروقتبرای رسیدن به آمال خود، به نحو مطلوبی از این شیوه استفاده کرده است . علناً مخصوص که با توجه به غایت انتخاب شده در آن، یعنی «تمتع و تله‌زد هرچه بیشتر مادی» که بیشترین هماهنگی را با پستترین غرایز بشری دارد، تولید مفاهیم و ابزار مناسب با آن چندان هزینهبهر نبوده است .

در هر حال، غرب تلاش کرده است تا مفاهیم، ابزار و نرم‌افزارهای خود را در سرتاسر دنیا گسترش دهد . این مطلب را برخی تئوریسینهای غرب نیز با دغدغه فراوان دنبال میکنند . به عنوان مثال، «هانتینگتون معتقد است که دموکراسی لیبرال به عنوان الگوی سیاسی - اجتماعی تمدن غرب، کشش زیادی در کشورهای غیرغربی پیدا نکرده و دموکراسیهای هدایت‌شده نیز، رنگ و بوی محلی به خود گرفته است . چنین تحولی اشاعه و انتقال ارزشهای غرب را به شرق کند کرده است . در حالی که اشاعه فرهنگ و ارزشهای غربی یکی از مهمترین ابزارهایی است که میتواند و باید به مقبولیت مدل سیاسی - اجتماعی «دموکراسی لیبرال» و تلقی آن به عنوان نوع آرمانی یک تمدن تکاملیافته کمک کند» . (57)

پس میتوان گفت که «ایدئولوژی دموکراسی سرمایه‌داری غرب، به عنوان نیروی پیشبرنده حامی جهانی شدن دموکراسی آزادخواه اروپای غربی و آمریکا عمل کرده است . ثروت اطلاعات (شامل اطلاعات) از طریق وسایل ارتباط جمعی، مطبوعات، رایانهها و دستگاههای ارتباطی ماهواره‌ای، توزیع شده و سیمای نظام مطلوبی را برای رقابت و چشم و همچشمی سایر کشورها گسترش داده است . کلمات کلیدی آزادی، فردگرایی، مؤسسه آزاد، دموکراسی کثرتگرا و . . . از

نیروی ایدئولوژیکی جهانی شدن به شمار می‌آیند». (58) ایزن اشتادت نیز معتقد بود عناصر نوسازی از طریق تراوش به جوامع توسعه‌نیافته شکل بگیرد و اقتصاد و تکنولوژی غربی، سبب دگرگونی کلی در کشورهای در حال توسعه خواهد شد (59).

ادامه دارد

پنوشته‌ها:

1. Globalization

2) برخی از صاحب‌نظران تعبیر جهانی شدن و جهانی بودن را ذکر میکنند و بین آن دو تفاوت‌هایی بدین سان قایل میشوند:

1. «جهانی بودن» صحبت از حقایقی میکند که ریشه در فطرت و انسانیت انسانها داشته و تنها باید شناسایی و تقویت و برجسته شده و وجوه مشترک آن در فرهنگهای مختلف معرفی و ترویج‌شوند، در حالی که «جهانی شدن» ناشی از خواست و اراده گروهی از صاحبان قدرت اقتصادی و سیاسی جهان است که خواستار همسانی جهانیان برای ایجاد زمینه تبعیت از آنان در جهت مصرف فرآورده‌هایشان میباشد. به عبارت دیگر، «جهانی بودن» مشتمل بر مباحث و اصول مورد باور جوامع بشری است و «جهانی شدن» شامل اقداماتی است که برای همسان شدن جهان مبذول میگردد.
2. جهانی بودن به ساحت معنوی و جان و روح انسان توجه دارد، در حالی که جهانی شدن با تسخیر بعد مادی حیات انسان بر پا ایستاده است و برای بقای خویش سعی در استحاله و در بند کشیدن روح انسان نیز دارد.
3. جهانی بودن عدالت و زیبایی و صلح و انسانیت و هماهنگی و راستی و وحدت را مدنظر دارد، در حالی که جهانی شدن در پی تفسیر مادی این اصول در راه دستیابی به اهداف خویش و سود بیشتر است و البته جهانی شدن در پس تفکر و فطرت جهانی بودن پنهان شده و خویش را به آن مشتبه نموده است و به این وسیله قصد موجه جلوه دادن خویش را دارد.

محمد نقزاده، «تمایزات جهانی بودن و جهانی شدن»، فصلنامه نامه فرهنگ، ش 43 (بهار 1381)، صص 47-49.

3) بازتاب اندیشه، ش 14 (اردیبهشت 1380)، ص 61.

4) محمدمهدی بهداروند، «جهانسازی در یک نگاه»، روزنامه کیهان، 26/6/1381، ص 12.

5) جهانی شدن و چالشهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران، صص 60-61.

6) جهانی شدن و آثار آن بر کشورهای جهان سوم، ص 149.

7) عصر اطلاعات، ج 1، ص 18 (تلخیص از: علی پایا).

8) ایرانزاده، جهانی شدن، ص 26.

9) جهانی شدن؛ نظریه‌ها و رویکردها، صص 45-47.

10) تمایزات جهانی بودن و جهانی شدن، ص 51.

11) تمایزات جهانی بودن و جهانی شدن، ص 52.

12) جهانی شدن با عدالت‌سازگار نیست، ص 35.

13) بازتاب اندیشه، ش 16 (تیر 1380)، ص 38.

14) ر. ک: میلان کوندرا، هنر زمان، ترجمه دکتر پرویز همایونیور، (تهران: نشر گفتار، بتا)، صص 61-63.

15) جهان و جهانی شدن، ص 20.

16. New World Order

17) دانشکده اطلاعات، نظم نوین؛ آرزوی تجدید ساختار سیاسی جهان، (تهران: شرکت نشر و تبلیغ بشری، 1371)، صص

14-15.

18) نظم نوین؛ آرزوی تجدید ساختار سیاسی جهان، ص 205.

19) نظم نوین؛ آرزوی تجدید ساختار سیاسی جهان، ص 20.

20) نظم نوین؛ آرزوی تجدید ساختار سیاسی جهان، ص 20.

21) مهدی پرهام، نظم نوین جهانی، دنیای سخن، ش 50، ص 34.

- 22) سید محمد خاتمی، بیم موج، (تهران: مؤسسه سیمای جوان، چ 1، 1372)، صص 176-180، به نقل از: سید صادق حقیقت، گفتگوی تمدنها و برخورد تمدنها، (قم: مؤسسه فرهنگی طه، چ 1، 1378)، صص 47-48.
- 23) نظم نوین: آرزوی تجدید ساختار سیاسی جهان، صص 20-21.
- 24) عبدالله نظر زاده، بوسنی و هرزگوین در بستر تاریخ، (قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چ 1، 1372)، ص 214.
- 25) مسلمانان بوسنی قربانیان رقابتها، روزنامه جهان اسلام، 7 شهریور 1371، به نقل از: بوسنی و هرزگوین در بستر تاریخ، ص 215.
- 26) منوچهر محمدی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی: اصول و مسایل، (تهران: نشر دادگستر، چ 1، 1377)، ص 180.
- 27) سیاست خارجی جمهوری اسلامی: اصول و مسایل، ص 181.
- 28) نظم نوین: آرزوی تجدید ساختار سیاسی جهان، (مقدمه).
- 29) گفتگوی تمدنها و برخورد تمدنها، ص 23.
- 30) روزنامه اطلاعات، 3/5/1370.
- 31) روزنامه کیهان، 2/2/1370.
- 32) روزنامه اطلاعات، 5/2/1370.
- 33) روزنامه اطلاعات، 4/6/1370.
- 34) نظم نوین: آرزوی تجدید ساختار سیاسی جهان، ص 205.
- 35) ر. ک: نظم نوین: آرزوی تجدید ساختار سیاسی جهان، صص 21-33.
- 36) جهانی شدن: رویارویی یا همزیستی، ص 149.
- 37) جهانی شدن و تحولات استراتژیک در مدیریت، ص 92.
- 38) آغازی بر یک پایان، صص 123-124.
- 39) THE CLASH OF CIVILIZATION.
- 40) برخی معتقدند که هانتینگتون این نظریه را تحت تاثیر افکار برنارد لوییس - مستشرق آمریکایی - ارایه کرده است.
- گفتگوی تمدنها و برخورد اندیشهها ص 26.
- 41) AMERICAN CHANGING STRATEGIC INTERESTS.
- 42) WHY INTERNATIONAL PRIMACY MATTERS.
- 43) دکتر محمد قراگوزلو، «خطوط گسل در نظریه برخورد تمدنها»، فصلنامه قبسات، شماره 14 (زمستان 1378)، ص 130.
- 44) ر. ک: گفتگوی تمدنها و برخورد تمدنها، ص 27.
- 45) خطوط گسل در نظریه برخورد تمدنها، ص 13.
- 46) مجید یونسین، «تئوری هانتینگتون: تلفیق یوتوپیا و واقعیت»، اسلام و غرب، سال دوم، شماره 10 و 11 (خرداد و تیر 1377)، ص 5.
- 47) HISTORICAL EMPIRICISM.
- 48) دکتر طوبی کرمانی، «ماهیت و معیارهای گفتگوی تمدنی»، فصلنامه قبسات، ش 14 (زمستان 1378)، ص 105.
- 49) گفتگوی تمدنها و برخورد تمدنها، ص 30.
- 50) THE END OF HISTORY.
- 51) البته قبل از فوکویاما، کسانی چون «دانیل بل» در کتاب معروفش به نام «پایان ایدئولوژی» به نوعی سخن از پایان تاریخ گفتهاند. او مگوید: در کتاب پایان ایدئولوژی بر آن نبوده است که ایدئولوژیها به طور مطلق به پایان رسیدهاند، بلکه مقصودش این است که با پایان گرفتن ایدئولوژیهای قدیمی، ایدئولوژیهای تازه سر بر مآوردند. آنچه وی آنها را ایدئولوژیهای کهنه منامد، همان اندیشههایی است که عصر مدرن و ماقبل مدرن را شکل دادهاند. وی عصر مدرن را تقریباً با جامعه صنعتی یکی میداند و آنچه از جوامع غیرصنعتی مگوید، تا حدود زیاد با جوامع ماقبل مدرن یا غیرمدرن